

هو العليم

مسئله صرف الحقيقه و نقد نظر مرحوم نائينى در
جعل شرعى

شرح منظومه جلسه سى و نهم

(المقصد الاول فى امور العامة، الفريده الاولى فى
الوجود و العدم، غُرُرُ فى وجود الذهنى)

استاد

آيت الله حاج سيد محمد محسن حسيني طهرانى
قدس الله سرّه

بسم الله الرحمن الرحيم

لِلشَّيْءِ غَيْرِ الْكَوْنِ فِي الْأَعْيَانِ *** كَوْنٌ بِنَفْسِهِ
لَدَى الْأَذْهَانِ

لِلْحُكْمِ إِجْبَاباً عَلَى الْمَعْدُومِ *** وَلِإِنْتِزَاعِ الشَّيْءِ
ذِي الْعُمُومِ

صِرْفَ الْحَقِيقَةِ الَّذِي مَا كَثُرَا *** مِنْ دُونِ
مُنْضَمَّاتِهَا الْعَقْلُ يَرَى

چیستی قضایای حقیقه و تعریف آن

مدار وجود ذهنی بر اساس این بود که آیا آن
چیزی را که ما وجود ذهنی می‌دانیم عینِ ماهیّت
اشیاء است که در ذهن نقش می‌بندد - حالا نقش
می‌بندد یا ذهن آن را ایجاد و انشاء می‌کند - یا اینکه
ماهیّت اشیاء نیست؟

البته در جلسه قبل عرض شد که وجود ذهنی
قطعاً ماهیّت اشیاء نیست و ان شاء الله بحث دامنۀ آن
را در بحث‌های آینده که مربوط به وجود ذهنی است

عرض می‌کنیم؛ مانند بحثِ قائلین به اشباح و امثال ذلک که آنها در مسئله کیفیت تحقق کیف در نفس اختلاف کرده‌اند و مشکلی برایشان پیدا شده است. در آنجا عرض می‌کنیم که بالأخره این مسئله وجود ذهنی از چه مقوله‌ای است!

مطلبی که در این جلسه باید عرض کنیم این است که مرحوم حاجی ادله‌ای برای اثبات وجود ذهنی آورده‌اند که ادله خوبی هم هستند؛ یکی «قاعده فرعیّت» را مطرح کرده‌اند که در جلسه قبل عرض شد. و در زمره این ادله، مسئله «صرف الحقیقة» را مطرح کردند که بالاجمال آن را عرض کردیم. به نظر می‌رسد که اگر راجع به مسئله صرف الحقیقة یک توضیح بیشتری داده بشود، شاید هم برای همین بحثی که در پیش داریم مفید باشد و هم برای مباحث فقهی و اصولی!

و آن مسئله این است که مرحوم نائینی در مبحث جعل و انشاء می‌فرمایند که احکام‌الله به قضیه حقیقه تعلّق می‌گیرند.^۱ و قضیه حقیقه بنا بر اصطلاح

^۱ شرح المنظومه، ج ۲، ص ۱۲۱.

مرحوم نائینی و همین طور مرحوم حاجی این است
که حکم از محمول بر ذات موضوع حمل بشود به
لحاظ افراد موجود و مقدّر؟

یک وقتی می‌گوییم هر کسی در قم هست دیشب
سرما خورده است؛ در اینجا حکم روی فرد خارجی
موجود رفته است، ولی یک وقتی مطلب اعمّ است
از افراد موجود بالفعل و افراد مقدّر. من باب مثال
می‌گوییم که انسان روی دو پا راه می‌رود یا انسان
مطالب خود را به وسیله اشاره یا کتابت یا زبان به
دیگری القاء می‌کند. این قضیه و موضوع اعمّ است؛
از افرادی که فعلاً مشمول این حکم هستند و از
افرادی که فعلاً واجد این محمول هستند، و
همین طور افرادی که قبلاً بوده‌اند، و همین طور
افرادی که بعداً پیدا بشوند. همه در اینجا مشمول این
حکم خواهند شد و این طور نیست که قضیه فقط
اختصاص داشته باشد به افرادی که الآن هستند یا
قبلاً بوده‌اند.

این را قضیه حقیقه می‌گویند که حکم در آن از
محمول به افراد موضوع سرایت می‌کند؛ چه افراد
موجود بالفعل و چه موجود بالقوه و الاستعداد؛ یعنی

چه افرادی که بعداً بیایند یا افرادی که از تحقیقشان گذشته است.

انحلال قضایای حقیقه به شرطیه بنا بر نظر

مرحوم نائینی

روی این اساس مرحوم نائینی - رحمة الله علیه -

می‌فرمایند که قضایای حقیقه منحلّ به قضایای شرطیه می‌شوند؛^۱ یعنی وقتی که می‌گوییم هر انسان مطالب خود را با ایماء و اشاره یا لفظ و کتابت انتقال می‌دهد معنایش این است که اگر فردی از انسان موجود باشد این عمل را انجام می‌دهد.

یعنی به‌طور کلی قضیه حقیقه، قضیه شرطیه می‌شود؛ مثلاً می‌گویند عالم این کار را انجام می‌دهد، یعنی اگر عالمی وجود پیدا کرد این کار را انجام می‌دهد، نه اینکه عالمی که فعلاً هست، این کار را انجام می‌دهد. من باب مثال می‌گویند انسان اگر از مکان گرم به جای سرد بیاید سرما می‌خورد. معنای این حرف این نیست که افرادی که الآن در مکان گرم

^۱ فوائد الاصول، ج ۱، ص ۱۷۴.

مثل حمام هستند اگر از آنجا بیرون بیایند و به حیاط بروند سرما می خورند بلکه منظور این است که اگر انسانی وجود پیدا کند - صرف نظر از انسان فعلی یا انسانی که قبلاً بوده است یا بعداً پیدا می شود - این حکم بر او بار می شود. این می شود قضیه شرطیه که به واسطه انحلال قضیه حقیقه از بطن آن بیرون آمد، یعنی قضایای حقیقه منحل می شوند به قضایای شرطیه. حالا به اینکه آیا این مسئله صحیح است یا صحیح نیست، کاری نداریم.

قضایای حقیقه در قرآن و احکام

آن وقت استفاده‌ای که در اینجا از این مطلب می شود این است که آیا احکام الله واقعی و حکم شارع در مقام جعل به افراد محقق الوجود مانند قضیه خارجیّه تعلق گرفته است؟ یعنی شارع گفته است افرادی که من باب مثال الآن حیات دارند و مکلف هستند باید نماز بخوانند. آیا مسئله این طور است یا اینکه به نحو دیگری است؟

چطور اینکه بعضی ها راجع به خطابات مشافهیه

قرآن و همین طور خطابات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قائل هستند به اینکه تمام

این خطابات به افراد موجودِ حاضر تعلق گرفته‌اند.^۱
و حتّی بعضی‌ها پا را از این مطلب هم فراتر گذاشته‌اند و قائل شده‌اند به اینکه این خطابات مخصوصِ افرادی است که در مقابل خطابات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم واقع شده‌اند و حتّی افرادی که در شهرهای دیگر در همان زمان بوده‌اند هم مشمول این حکم نیستند، مگر به واسطهٔ ادلّهٔ دیگر و شمول و عمومی که به واسطهٔ کلیات استفاده می‌شود.^۲

پس بنا بر نظر این افراد حکم در خطابات مشافهیهٔ قرآن روی قضیهٔ خارجیهٔ رفته است. یعنی ای افرادی که فعلاً در زمان نزول وحی موجودیت فعلیه دارید، با شما صحبت می‌کنیم و قرآن برای شما است و افرادِ دیگر به واسطهٔ ادلّهٔ شمول و اشتراکِ حکم تکلیفی با شما مشمول این احکام هستند. اما **أَوَّلًا بَلَا أَوَّل** آنها متعلق برای خطابات قرآنیّه نیستند. بنابراین در خطابات قرآنیّه محمولات ما حمل

^۱ القوانين المحكمة، ج ۱، ص ۵۱۷.

^۲ برای مطالعهٔ بیشتر به کتاب افق وحی (حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - رضوان الله علیه -)، ص ۴۴۰ مراجعه شود.

می‌شوند بر موضوعات خارجیّه بالفعل که همان
قضیه خارجیّه است.

اما صرف نظر از اشکالاتی که بر این مسئله
هست، مطلبی که به نظر می‌رسد این است که بنا بر
نظر این آقایان، قضیه ما در خطابات قرآن که
می‌گوید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ و امثال ذلک،
قضیه حقیقه است؛ به این معنا که وقتی خدا
می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾؛ «ای کسانی که
ایمان آورده‌اید»، اعمّ است از آن کسانی که فعلاً
ایمان آورده‌اند یا فردا و پس‌فردا ایمان می‌آورند یا
در آخر زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم ایمان
می‌آورند یا در زمان ائمه علیهم السّلام ایمان
می‌آورند و هلمّ جراً تا روز قیامت.

این خطاب هم افراد مکلف فعلیه و هم افراد
مکلف شأنیه و تقدیریّه را شامل است؛ یعنی این را
می‌گوید که اگر یک شخصی بود و ایمان آورد، آن
شخص باید «**فَلْيُصَلِّ**». پس انحلال به قضیه شرطیه
لازمه آن قضیه حقیقه‌ای است که از مفاد آیات
به دست می‌آید.

قضایای حقیقه محطّ جعل شارع برای

احکام تکلیفیّه

همین طور در احکام شرعیّه هم جعلِ شارع تعلّق گرفته است به مکلف نه بما **هو مکلف موجود**، بلکه به مکلف **على فرض وجوده، سواءً وُجدَ فی زمانٍ جعلِ التّکلیف أم لم یُوجد**، بلکه **اصلاً** در زمان‌های آتی **یُوجد** به وجود می‌آید. یعنی اگر مکلفی پیدا بشود و به وجود بیاید، باید نماز بخواند؛ یعنی باید در سفر نمازش را شکسته بخواند و در حضر کامل بخواند، در هنگام جهاد باید جنگ کند، در هنگام رسیدن غله به وقتِ حصادش باید زکات پردازد و سایر احکامی که برای مکلف می‌آید. پس قضایای حقیقیّه **مَحَطٌّ** جعلِ شارع برای احکام تکلیفیّه هستند. این نظر مرحوم نائینی بود در جعل احکام.^۱

حالا یک مطلبی را بنده خدمتتان عرض می‌کنم و بعد می‌رویم سراغ اینکه این مسئله‌ای که دربارهٔ قضیهٔ حقیقیّه فرمودند تا چه حد می‌تواند موافقت داشته باشد با این مطلب. و آن مطلب این است که ما از این نقطه نظر که حکم روی افراد محقّق‌الوجود

^۱ فوائد الاصول، ج ۱، ص ۱۷۱ و ۲۷۶.

و مقدرة الوجود به لحاظ فرض وجود رفته است، با
مرحوم نائینی اختلافی نداریم؛ یعنی وقتی که شارع
می‌گوید مکلف باید نماز بخواند، در اینجا ما یک
حکم کلی داریم که روی یک موضوعی به لحاظ
وجود رفته است، نه به لحاظ طبیعت انسان بلکه به
لحاظ وجودش.

مسئله این‌طور نیست که چون انسان حیوان ناطق
است پس باید نماز بخواند؛ یعنی حکم روی ذات
انسان نرفته است و نماز خواندن ذاتی انسان نیست
که این حکم به ماهیت تعلق گرفته باشد بلکه نماز
خواندن، حکم و تکلیفی است که به وجود انسان
تعلق گرفته است؛ یعنی اگر انسان وجود پیدا بکند
مشمول این حکم است و اگر وجود پیدا نکند
مشمول این حکم نیست. این مطلب درست است
ولی این مطلب دیگر کاری به بحث فلسفی ندارد و
یک بحث اصولی است.

موضوع برای تعلق حکم شارع چیست؟

مطلبی که خیلی دقیق است و خیلی از مشکلات
را حل و رفع می‌کند این است که اینکه آقایان
می‌فرمایند: **إِنَّ لِلَّهِ أَحْكَامًا يَشْتَرِكُ فِيهِ الْعَالَمُ وَ**

الجاهل؛^۱ آیا به نحو یک قضیه حقیقه بتیه است یا

اینکه خود این هم دارای مراتب و تشکیکاتی است؟

إِنَّ لِلَّهِ أَحْكَامًا... خدا یک احکامی دارد که عالم

و جاهل در آن شریک هستند؛ عالم و جاهل در این

حکم به عنوان کلی شریک هستند ولی صحبت در

این است که ما یک وقتی می‌گوییم موضوع ما برای

تعلق حکم، صرف مکلف است؛ که اگر این‌طور

باشد مسئله خیلی خراب می‌شود؛ چون چگونه

ممکن است که مکلفین به لحاظ جهات مختلفه‌ای که

در آنها هست و به واسطه آن جهات مختلفه دارای

مراتب مختلفه‌ای هستند، همه در یک حکم مشترک

باشند؟

مکلف از نقطه نظر تکلیف، متعلق حکم است

ولی کدام حکم؟ آیا می‌توانیم بگوییم که همه

مکلفین به یک منوال و یک قسم، مشمول یک حکم

هستند؟ موضوع ما برای تعلق حکم در قضیه حقیقه

باید منقح بشود که چه موضوعی است!

موضوع ما برای تعلق حکم، عنوان مکلف نیست

^۱ اصول الفقه للمظفر، ج ۱، ص ۲۵۱.

بلکه در جعل شارع موضوع برای تعلق حکم، عنوان مکلف است به لحاظ قرائن و جوانب و لوازمی که هر مکلفی مختص به خود دارد؛ مکلفی که در حال صحت و سلامت است باید نماز را به طور استقامت و ایستاده بخواند، مکلفی که مریض است باید نماز را نشسته بخواند، مکلفی که شدت مرضش بیشتر است باید نماز را مستقیماً بخواند، مکلفی که در حال جنگ است نماز را فقط باید با ایما و اشاره بخواند، مکلفی که دارد غرق می شود فقط باید یک تکبیر بگوید.

بالآخره کدام مکلف، موضوع برای حکم کلی است؟ به عبارت دیگر اگر نگاه بکنید می بینید که شاید در دنیا یک مکلف پیدا نکنید که از نقطه نظر خصوصیات مانند مکلف دیگر باشد؛ یعنی هر مکلفی برای خودش شرایط خاص به خودش را دارد.

توجیه معنای اشتراک احکام

پس مسئله اشتراک احکام چگونه می شود؟ اگر ما بخواهیم این مسئله را توجیه بکنیم و بگوییم: **إِنَّ لِلَّهِ أَحْكَامًا يَشْتَرِكُ فِيهِ الْعَالِمُ وَالْجَاهِلُ**، صحیح

است باید این طور توجیه کنیم و بگوییم که حکم روی یک عنوان کلی و قضیه حقیقه‌ای رفته است که آن قضیه حقیقه اخص است از مکلف به عنوان مطلق، و اخص است از مکلف بدون قید قرائن، جوانب، لوازم، مقتضیات و

یعنی من باب مثال این طور می‌گوییم: همان طور مکلفی که در سفر است باید نماز را شکسته بخواند و این یک حکم کلی است، از آن طرف هم باید این را بگوییم که هر مکلفی که این خصوصیت را دارد - چه محقق الوجود و چه مقدّر الوجود - باید نماز را به این صورت بخواند. یعنی از نقطه نظر ادراک، ادراکاتی داشته باشد که امکان داشته باشد که تکلیف به او تعلّق بگیرد؛ بی‌هوش نباشد، خل و دیوانه نباشد، مرّضی بر او عارض نشده باشد، از نقطه نظر وضع جسمانی به نحوی باشد که بتواند نماز را در حال قیام بخواند، استعداد برای قیام در حدّ متعارف را باید داشته باشد، موقعیت خارجی او اجازه بدهد نماز را تمام و ایستاده بخواند چون ممکن است یک وقتی الأهمّ فالأهم پیش بیاید، به طور کلی اگر مکلفی

به این نحوه پیدا شد باید نماز را ایستاده بخواند، اگر مکلفی با شرایط دیگری پیدا شد باید نماز را نشسته بخواند و اگر مکلف دیگری با شرایط دیگر پیدا شد باید نماز را مستقیماً بخواند. یک دفعه شما می بینید یک نماز هزار طور حکم کلی دارد و هر کدام از اینها در تحت یک قضیه حقیقه داخل می شوند. نه اینکه صرف «إِنَّ لِلَّهِ أَحْكَامًا يَشْتَرِكُ فِيهِ الْعَالَمُ وَ الْجَاهِلُ»؛ یعنی اینکه هر مکلفی باید نماز بخواند، این طور که نیست! خیلی اوقات مکلف نباید نماز بخواند؛ من باب مثال مکلفی که بی هوش است نباید نماز بخواند یا مکلف در دوران جنون که دیگر نباید نماز بخواند و امثال ذلک.

پس ما نمی توانیم به عنوان یک حکم کلی در همه موارد بگوییم که إِنَّ لِلَّهِ أَحْكَامًا يَشْتَرِكُ فِيهِ الْعَالَمُ وَ الْجَاهِلُ. بله اگر ما بخواهیم مسئله را از قضیه شخصیه بیرون بیاوریم و در قضیه حقیقه داخل بکنیم باید بگوییم هر کسی که دارای این خصوصیات، این شرایط و این مقتضیات است این حکم به او تعلق می گیرد. حالا شاید اشخاصی که دارای این خصوصیات و این شرایط هستند، از اول

جعل حکم تا روز قیامت ده نفر هم نباشند! شاید یک نفر هم پیدا نشود یا دو نفر پیدا بشود، صد نفر پیدا بشود، یک میلیون پیدا بشود، ده میلیارد پیدا بشود! آن قضیه حقیقه به عنوان افراد محقق و مقدّر خودش، تابع وجود آن مکلف است نه تابع صرف فرض مکلف، یعنی اگر مکلفی با این خصوصیات پیدا بشود باید این مقدار خمس بدهد یا باید این مقدار زکات پردازد.

تفاوت استطاعت در حج بر حسب مکلفین

این مطلب خیلی مسئله دقیق است، این قدر دقیق است که اگر این مسئله واقعاً روشن بشود خیلی از اشکالات حل می شود. اگر یک مکلفی شرایط حج برای او آماده بود و پول هم داشت منتها من باب مثال از نقطه نظر استعداد نفسانی از او بر نمی آید که یک سختی هایی را به خودش تحمل بکند و حرکت بکند و به حج برود، در این صورت این حج از او برداشته می شود. در همین صورت اگر یک شخصی پیدا بشود که می تواند سختی را بر خودش تحمل بکند و با وجود تحمل سختی به حج

برود، حج برای او واجب می‌شود.

تلمیذ: در این صورت استطاعت برای افراد مختلف فرق می‌کند؟

استاد: مستطیع بودن را ما کار نداریم مثلاً راه یک

طوری است که یک خطرانی ممکن است داشته

باشد و بالا و پایین داشته باشد؛ ماشین و گرما و....

بله، استطاعت فرق می‌کند، بنده هم همین را عرض

می‌کنم که استطاعت بر حسب مکلفین فرق می‌کند،

استطاعت هر کسی به یک قسم و به یک طور است

و ما بعضی از ملاکات در تحقق و عدم تحقق

استطاعت را داریم مانند تخلیه سرب، تهیّه مال، عدم

وجود کسی که تأهلش بر عهده انسان است و با رفتن

او برای آن خطر پیش می‌آید، مئونه بازگشت و

امثال ذلک. اینهایی را که ذکر کرده‌اند بعضی از آن

ملاکات هستند، ولی آن شرط اساسی بر این است که

هر کسی قدرت برای انجام این تکلیف را داشته باشد

باید به حج برود.

و روی این مسئله، احکام به قضایای حقیقه

تعلق گرفته‌اند نه آن‌طوری که مرحوم نائینی

- رحمة الله علیه - می‌فرمایند، بلکه احکام تعلق

گرفته‌اند به قضایای حقیقه‌ای که تحقق موضوع آنها

تابع شرایط و مقتضیاتی است، به طوری که ممکن است در جعل قضیه حقیقه حتی یک مورد هم برای آن موضوع ما پیدا نکنیم. اگر قضیه این طوری باشد ما می توانیم **إِنَّ لِلَّهِ أَحْكَامًا يَشْتَرِكُ فِيهِ الْعَالَمُ وَالْجَاهِلُ**، را توجیه بکنیم و گرنه مسئله قابل توجیه نیست.

تفاوت احکام مکلفین به حسب شرایط و مقتضیات

تلمیذ: در این صورت ما دیگر قضیه حقیقه نداریم!

استاد: قضیه حقیقه داریم، منتها قضیه حقیقه چیست؟ حالا اینکه آیا باید به اینها قضیه حقیقه گفت یا قضیه خارجیّه و شخصیّه گفت؟ یک مسئله دیگر است. این قضیه، قضیه حقیقه نیست، حالا ما به اصطلاح آقایان داریم صحبت می کنیم که قضیه حقیقه داریم.

من باب مثال فرض کنید یک شخصی آمده است نزد امام علیه السلام و به حضرت می گوید من نمازم را چهل سال است که قضا کردم، حضرت می فرمایند که برو استغفار کن و مثلاً خدا می بخشد. یک شخص دیگری به نزد امام علیه السلام می آید و

می‌گوید من نماز خواندم، حضرت می‌فرمایند
نمازی را که خوانده‌ای باید قضا کنی!

پس این **إِنَّ لِلَّهِ أَحْكَامًا يَشْتَرِكُ فِيهِ الْعَالَمُ وَ**

الجاهل، کجا می‌رود؟ هر دو مورد درست هستند،
متن‌ها صحبت در این است که آن مکلف در یک
شرایط و مقتضیاتی یک حکمی دارد و این مکلف
حکم دیگری دارد. و طریق شناخت این مسئله هم
بسیار مشکل است و برای احدی غیر از کسی که
اطلاع بر فهم دین و فقه داشته باشد امکان ندارد این
مسئله پیدا بشود. این مسئله مربوط به قضیه حقیقه
و نظر مرحوم نائینی - رحمة الله علیه -.

توضیح قضیه حقیقه و خارجیّه

اشکالی که در اینجا به نظر می‌رسد این است که
قضیه حقیقه قضیه‌ای است که به ذاتیات ماهیت
تعلق بگیرد، نه به وصف ماهیت به وجود خارجی.
این را دیگر قضیه حقیقه نمی‌گویند بلکه به آن،
قضیه شخصیّه و خارجیّه می‌گویند.

قضیه حقیقه قضیه‌ای است که در آن یا ذاتیات
ماهیت، محمول برای موضوع واقع بشوند و یا
نعوتی که برگشت آنها به شخص ذات ماهیت است،

محمول برای موضوع واقع بشوند. من باب مثال می‌گوییم که هر شکلی از کم ترکیب شده است، حالا یا یک کم به نحو دایره، یا چند کم و چند خط؛ بالأخره باید از کم ترکیب شده باشد تا شکلی را تشکیل بدهند. اینکه می‌گوییم هر شکلی متشکل از کم است، آیا قضیه حقیقه است یا خارجیّه؟

گفتیم که قضیه خارجیّه قضیه‌ای است که در آن حکم روی موضوع محقق‌الوجود یا مقدّر‌الوجود برود؛ مثلاً وقتی که می‌گوییم اگر انسان از گرما به سرما بیاید سرما می‌خورد، این قضیه خارجیّه است - البته بنا بر اصطلاح آقایان حقیقه است همان‌طوری که عرض کردیم - به‌خاطر اینکه در این قضیه فرق نمی‌کند که چه افرادی قبلاً بوده باشند یا فعلاً موجود باشند یا بعداً بیایند. در این قضیه حکم روی فرد موجود از انسان می‌رود سواءً که این فرد محقق‌الوجود باشد یا مقدّر‌الوجود. پس در قضایای خارجیّه حکم روی فرد موجود می‌رود ولی در قضیه حقیقه حکم روی فرد موجود نمی‌رود بلکه حکم روی ماهیت می‌رود.

وقتی که می‌گوییم شکل متشکل است از کم؛
معنایش این است که شما برای تصوّر شکل چاره‌ای
ندارید از اینکه کمّ را در آن لحاظ نکنید، نه اینکه اگر
شکلی در خارج بخواهد به وجود بیاید باید کم داشته
باشد، ما در اینجا اصلاً به وجود کار نداریم.

مثلاً اینکه می‌گوییم «هر مثلّی دارای سه زاویه
است»، کاری ندارد به اینکه آیا مثلّ موجود دارای
سه زاویه است - یعنی این مثلّی که الآن من
می‌کشم - یا مثلّی که فردا به وجود می‌آید یا مثلّی
که قبلاً بوده است؟ به این حرف‌ها کاری ندارد! اصلاً
در دنیا نه قبلاً مثلّی بوده است و نه الآن هست و نه
بعداً خواهد بود، اصلاً اگر ممتنع هم باشد باز این
قضیه درست است.

شما یک شکلی را تصوّر کنید که یک میلیون
ضلع داشته باشد، آیا چنین چیزی در خارج هست یا
قبلاً بوده است یا بعداً می‌آید؟ نه، ما اصلاً شکلی که
یک میلیون زاویه داشته باشد نداریم. حالا شما
به جای یک میلیون ضلع بگویید شکلی که یک
میلیارد ضلع داشته باشد تا اصلاً غیرممکن باشد. اگر
ما بگوییم که این شکل یک میلیارد ضلع هم دارد باز

این شکل یک میلیاردی هم داخل در موضوع این قضیه که هر شکلی متشکل از کمّ است می‌باشد. ولو اینکه شکلی با یک میلیارد ضلع امتناع عادی دارد اما باز داخل در این قضیه است.

کیفیت حمل حکم در قضیه حقیقه بر

موضوع

پس در قضیه حقیقه حکم را روی موضوع بار می‌کنیم به لحاظ ماهیت موضوع نه به لحاظ وجود آن موضوع. من باب مثال می‌گوییم: **الانسان حیوان ناطق**؛ حالا آیا این حیوان ناطقی را که روی انسان برده‌ایم به لحاظ وجود انسان است یا نه؟ یعنی آیا معنای «**الانسان حیوان ناطق**» این است که اگر انسان بخواهد در خارج پیدا بشود، حیوان ناطق است؟ ما اصلاً به این کار نداریم بلکه ما می‌خواهیم بگوییم که این انسان بدون تصوّر حیوان ناطق بودن اصلاً معنا ندارد و در ذهن شکل پیدا نمی‌کند.

فرض کنید من باب مثال الآن همه انسان‌ها از بین بروند و بعداً همدیگر انسانی به وجود نیاید؛ اگر از ما سؤال کنند که حقیقت انسان چیست؟ می‌گوییم حقیقت انسان حیوان ناطق است ولو اینکه به وجود

هم نیاید. مثلاً الآن یک دفعه یک بمب بیندازند یا یک طاعون بیاید و همه مردم بمیرند و هیچ کسی دیگر باقی نماند، حالا اگر دو ملک از ملائکه از هم سؤال بکنند که حقیقتِ انسان چیست؟ فرض کنید که انسانی همدیگر به وجود نمی آید، آنها در جواب می گویند که انسان حیوانِ ناطق است و خوب شد که همه مردند، همه را به هم زده بودند! حالا اگر دو ملک از هم پرسیدند این انسانی که می گویند انسان، چیست؟ باید در جواب بگویند حیوانِ ناطق است ولو اینکه بعداً همدیگر به وجود نیاید، یعنی برای ابد ممتنع الوجود بشوند. پس این حیوانِ ناطق بر انسان حمل شده است به لحاظ ماهیتِ انسان، نه به لحاظ وجود خارجی انسان؛ چون ما به وجود خارجی کار نداریم.

آب چیست؟ آب چیزی است که از دو عنصر اکسیژن و هیدروژن تشکیل شده است. آیا منظور آب هایی است که موجود هستند؟ ما به آبِ موجود کاری نداریم بلکه منظور این است که ماهیتِ آب را این دو چیز تشکیل می دهند، چه آب باشد یا نباشد! پس ما به وجودِ آن کار نداریم.

یک وقت می‌گوییم آب آن چیزی است که اگر جاری بشود سیال و خُنک است، این خُنک بودن می‌رود روی وجود. این خُنک بودن به ماهیّت آب برنمی‌گردد بلکه خُنکی به وجودِ آب است یعنی از اوصافِ وجود است. خُنکی یعنی سردی؛ یعنی اگر دستم را در آن فرو ببرم سرد می‌شود. پس این از اوصافِ وجود است.

لذا شما باید در محمولاتی که بر موضوع حمل می‌شوند کمال دقّت را داشته باشید و ببینید که آیا این وصفی که بر موضوع حمل می‌شود به شرطِ وجود موضوع است یا به شرطِ ماهیّت است؟

موضوع برای تکلیف در جعلِ شارع چیست؟

و از اینجا می‌فهمیم که منظور از مکلفی که موضوع برای تکلیف در جعلِ شارع است آیا مکلفِ موجود است یا ماهیّتِ مکلف؟ منظور مکلفِ موجود است چون ماهیّتِ مکلف که نباید نماز بخواند بلکه مکلفی که در خارج راه می‌رود باید نماز بخواند، مکلفی که در خارج دو متر قد دارد باید نماز بخواند. نه اینکه انسان **بما هو حیوانٌ ناطقٌ** باید نماز

بخواند ولو اینکه در خارج هم وجود پیدا نکند. این می‌شود قضیّه خارجیّه.

نقد نظریّه مرحوم نائینی در جعلِ شرعی

پس اشکال مرحوم نائینی - رحمة الله علیه - در اینجا روشن می‌شود؛ که ایشان جعلِ شرعی را بر اساس قضایای حقیقیّه گرفته‌اند درحالی که قضایای حقیقیّه قضایایی هستند که محمولات آن قضایا حمل بشود بر موضوع به شرط تقررِ ماهوی نه تحقق و وجودِ خارجی موضوع.

چون ماهیّت، ماهیّت است این محمول روی آن بار می‌شود، نه اینکه چون این ماهیّت در خارج است. چون مثلث، مثلث است سه زاویه دارد نه اینکه چون این مثلثی که ما الآن رسم کردیم! شما مثلث را در ذهن خودتان هم بیاورید باید سه زاویه برای او درست بکنید و این مسئله در ذهن و خارج فرق نمی‌کند.

شما اگر یک شکلی را در ذهنتان بخواهید بیاورید که اصلاً این شکل در خارج امتناع داشته باشد باز آن را تصوّر کرده‌اید. من باب مثال شکلی که یک میلیارد ضلع داشته باشد، الآن شما با شنیدن این مطلب آن را

تصوّر کردید! آیا الآن چنین شکلی را تصوّر نکردید؟! آن را تصوّر کردید درحالی که این شکل در خارج وجود پیدا نکرده است. این شکل الآن دارای کمّ است؛ یعنی صرفِ تقررّ ماهوی این موضوع نه تحقّق خارجی آن، اقتضاء می کند که کم داشته باشد.

بنابراین قضایایی که به شرط وجود، موضوع برای آن قضایا لحاظ شده باشد قضایای خارجیّه و حتّی شخصیه هستند. حالا یک وقت شخص یکی است یک وقت هزارتا است؛ یعنی حتّی این را داخل در قضایای شخصیه شمرده اند نه تنها خارجیّه. بعضی ها قضیه خارجیّه را تقسیم کرده اند به شخصیه و غیر شخصیه، ولی بعضی گفته اند که شخصیه اعمّ است؛ **زید قائم** یک شخصیه است، **مؤمن فی البلد** یک شخصیه است، **الإنسان يتكلّم بلسانه** هم یک شخصیه است، حالا چه مقدّرالوجود و چه محقّقالوجود.^۱ ولی حقّ مطلب این است که در قضایای حقیقیّه حکم از آن موضوع است به لحاظ

^۱ فوائد الاصول، ج ۱، ص ۱۷۱.

ماهیت، نه به لحاظ وجود آن.

توضیح دلیل دوم مرحوم حاجی بر وجود ذهنی

مرحوم حاجی در دلیل دومی که در اینجا برای وجود ذهنی می آورند، مسئله صرف الحقیقة را مطرح می کنند، می گویند که اگر در یک قضیه ای شما بخواهید صرف حقیقت یک شیء را در نظر بگیرید شما می توانید که آن را تصوّر بکنید یعنی حقیقت یک ماهیتی را در ذهن بیاورید بدون لحاظ وجود خارجی او. یعنی بدون اینکه وجود خارجی آن را لحاظ بکنید شما یک حقیقتی را در ذهن بیاورید مثلاً حقیقت برنج را در ذهن بیاورید. البته منظور از حقیقت، واقعیت آن نیست بلکه منظور ماهیتش است.

مثلاً اگر از شما سؤال کنند که منظور شما از این برنج، برنج رشت است یا برنج مازندران؟ می گوید که من فقط برنج را در ذهنم آوردم و هیچ کدام از اینها را در ذهنم نیاوردم نه برنج اصفهان نه شیراز نه رشت نه مازندران نه تایلند نه آمریکا نه پاکستان. من فقط ماهیت برنج را در ذهنم آوردم. من باب مثال گفتم که

ماهیت برنج طبع سردی دارد. پس خود ماهیت یک
شیء را درنظر آوردن حقیقت یک شیء را درنظر
آوردن است بدون لحاظِ مصادیقِ آن، که مثلاً
کدام یک از این مصادیقِ الآن مورد نظر است؟

درحالتی که ما می‌دانیم اگر یک حقیقت در خارج
بخواهد تحقّق پیدا بکند بدون مصداق امکان ندارد.
امکان ندارد شما یک کلی طبیعی و حقیقت یک شیء
را در خارج وجود بدهید بدون یک مصداق.

عالمِ خارجِ عالمِ ثقل است؛ برنج در خارجِ ثقیل
و سنگین است، آیا سنگینی از اوصاف وجود است
یا ماهیت؟ معلوم است که از اوصاف وجود است
چون در ذاتِ برنج سنگینی نخوابیده است. این برنج
بخواهد در خارج وجود پیدا بکند سنگین می‌شود.
اما خود ذات و ماهیت برنج من باب مثال نشاسته
است با یک خصوصیات دیگری.

حالا ما به این کار نداریم و فقط به همین دلیل
مرحوم حاجی کار داریم، که ایشان می‌فرمایند ما در
وجود ذهنی، حقیقت و ماهیت یک شیء را در ذهن
می‌آوریم درحالتی که اگر این ماهیت بخواهد در

خارج تحقق پیدا بکند بدون مصداق تحقق پیدا نمی‌کند. بنابراین می‌بینیم که این ماهیّت تحقق پیدا کرده است پس باید یک جایگاه و وعائی داشته باشد، حالا که آن وعاء، خارج نیست پس باید ذهن باشد. مطلب راجع به معدوم و قاعده فرعیّت را هم عرض کردیم و دیگر مطلبی در اینجا باقی نمی‌ماند، حالا متن مرحوم حاجی را می‌خوانیم.

متن شرح منظومه در وجود ذهنی

غررٌ فی الوجودالذهنی

(لِلشَّيْءِ) أی المهیّة برای شیء که منظور در اینجا ماهیّت است یعنی برای هر ماهیّتی، (غَيْرَ الْكَوْنِ فِي الْأَعْيَانِ) غیر از وجود در اعیان و خارج و هو الوجود الَّذِي يَتَرْتَّبُ عَلَيْهِ الْأَثَارُ الْمَطْلُوبَةُ مِنْهُ، وجودی که آثار مطلوبه از آن وجود بر آن مترتب می‌شود (كَوْنٌ بِنَفْسِهِ) یک کون بنفسه دارد یعنی خودش یک وجود دارد برای نفس و مهیّته و ماهیّت شیء. (نفس اشیاء و ماهیّتشان در اذهان است.)

هذا إشارة إلى ما هو التّحقیق این کلام اشاره است با آنچه مطابق تحقیق است این من أَنَّ الْأَشْيَاءَ تَحْصُلُ بِنَفْسِهَا (لَدَى الْأَذْهَانِ)؛ که اشیاء بماهیّتها در اذهان

حاصل می‌شوند «کون بنفسه» چیست؟ و هو الوجود
الذی لا یتربّ علیہ تلک الآثار وجودی است که آثار
وجود خارجی بر آن مترتب نمی‌شود.

شما وقتی که آتش را تصوّر می‌کنید مغزتان ذوب
نمی‌شود، مثل آن مغزی که در مغازه کله‌پزی می‌پزند
و آن‌چنان داغ می‌شود. یعنی آثار خارجی با تصوّر
این ماهیّات در کله آدم نمی‌آیند، اگر این‌طور باشد
شما وقتی تصوّر یک گنبد را بکنید باید سرتان منفجر
بشود، پس این‌طور نیست که همان وجود خارجی
در ذهن برود.

لم نقل «فی الأذهان» ما نگفتم «در اذهان» للإشارة
إلى أنّ قیام الأشياء بها قیامٌ صدوریٌّ تا اشاره کنیم به
اینکه قیام اشیاء به اذهان، قیام صدوری است

یعنی ذهن اینها را می‌سازد و اینها از ذهن صادر
می‌شوند، نه اینکه در ذهن می‌روند. از خارج
نمی‌آیند که در ذهن بروند بلکه اینها از ذهن صادر
می‌شوند و ذهن اینها را می‌سازد. حالا بحث درباره
اینها ان شاء الله می‌آید.

لا حلّولیّ نه حلّولی کقیام الأشياء بالمبادی العالیة

مثل اینکه اشیاء قائم به مبادی عالیه هستند؛ یعنی از مبادی عالیه تراوش و صدور پیدا کرده‌اند، و لا سیّما مبدأ المبادی. مخصوصاً مبدأ المبادی که وجود پروردگار است.

ثمّ اشرنا الى وجوه من الأدلّة: سپس ما وجوه ادلّه وجود ذهنی را بیان می‌کنیم:

الأوّل قولنا: دلیل اول این قول ما است: (لِلْحُكْمِ إِيْجَابًا)؛ ای حکم حکماً ایجاباً به‌خاطر حکم ایجابی؛ (عَلَى الْمَعْدُومِ)، اُی ما لا وجود له فی الخارج یعنی ما بر معدوم و یک امر عدمی که وجود خارجی ندارد، حکم ایجابی می‌کنیم.

، کقولنا: مثل این قول ما که می‌گوییم: «بحرٌ منّ زیبق باردٌ بالطبع» یک دریای از جیوه طبعاً خنک است و «اجتماع النّقيضین مغایرٌ لاجتماع الضّدّین».

و اجتماع نقیضین با اجتماع ضدّین فرق می‌کند

در اینجا می‌بینیم که اجتماع نقیضین و اجتماع ضدّین امر عدمی هستند، دریای جیوه هم امر عدمی است و ما در دنیا دریای جیوه نداریم!

پس اینکه الآن ما یک موضوعی را در یک قضیهّ موجبہ تصوّر کردیم و بر آن موضوع حکم کردیم،

دلیل بر این است که در قضیهٔ موجه باید موضوع وجود داشته باشد. چون در قضیهٔ سالبه سلب به انتفاء موضوع هم می‌شود، وقتی که می‌گوییم: زید^۲ لیس بقائم؛ هم امکان دارد که زیدی باشد و قائم نباشد و یا اینکه اصلاً زیدی نباشد تا قائم باشد. ولی در قضیهٔ موجه حتماً موضوع ما باید وجود داشته باشد. حالا که باید وجود داشته باشد چون اجتماع نقیضین در خارج وجود ندارد پس باید در ذهن وجود داشته باشد.

و (ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت المثبت له) درحالتی که ثبوت یک شیء برای شیء دیگر یعنی ثبوت مغایرت با اجتماع ضدّین و بارد بالطبع، فرع ثبوت مثبت^۳ له یعنی ثبوت اجتماع نقیضین یا همین‌طور بحر من زیبق است.

و اذ لیس «المثبت له» هنا فی الخارج ففی الذّهن. و حالا که ما در خارج، مثبت^۴ له نداریم پس باید در ذهن باشد.

(و) الثانی قولنا: دلیل دوم ما این است که می‌گوییم: (لَا نَتَزَاعِ الشَّيْءَ ذِي الْعُمُومِ)؛ ما از اشیاء یک

کلی را (بدون خود آن اشیاء) انتزاع می‌کنیم؛ ای
تصوّر مفهومات تُتَّصَف بالکلیّة و العموم یعنی ما
یک مفاهیمی را تصوّر می‌کنیم که اینها متّصف به
کلیّت و عموم هستند، بحذف ما به الامتیاز عنها
به این صورت که ما به الإمتیاز و مصادیق را از این کلی
حذف می‌کنیم. مثل اینکه شما تصوّر عالم می‌کنید،
تصوّر کلی و انسان می‌کنید، یعنی ما به الإمتیاز را از
آن حذف می‌کنید.

و التصوّر إشارة عقلیّة و تصوّر اشاره عقلیّه است
یعنی تصوّر مربوط به عقل است و عقل تصوّر را
به وجود می‌آورد.

و المعدوم المطلق لا یشار إلیه مطلقاً و به معدوم
مطلق مطلقاً نمی‌شود اشاره کرد

یعنی وقتی که شما یک چیزی را در ذهنتان
می‌آورید و بر آن حکم می‌کنید، همین که آن را در
ذهنتان می‌آورید یعنی دارید به آن اشاره می‌کنید و
می‌گویید اینکه الآن در ذهن من است این است و
این حکم را دارد. درحالی که شما به معدوم مطلق
نمی‌توانید اشاره بکنید، معدوم مطلق چیزی نیست تا
اینکه شما بتوانید به آن اشاره بکنید. پس اگر شما به

چیزی اشاره کردید معلوم می‌شود که معدوم مطلق به‌نحو مطلق نیست بلکه این یک موضوعی است که تحقق دارد و چون تحققش در خارج نیست پس تحققش باید در ذهن باشد.

فهی بنحو کلیّة موجودة پس این مفهومات به‌نحو کلی موجود هستند؛ و إذ لیس فی الخارج و حالا که در خارج نیستند - لأنّ کلّ ما یوجد فی الخارج جزئی - چون هرچه که در خارج پیدا بشود جزئی است ففی الذّهن. پس باید در ذهن باشند.

و الثالث قولنا: (صِرْفَ الْحَقِيقَةِ)، أیّة حقیقة کانت؛^۱ دلیل سوم: این قول ما است که می‌گوییم صرف حقیقت؛ هر حقیقتی که می‌خواهد باشد. (بقیّه مطلب ان شاء الله برای فردا بماند.)

انواع خطابات شارع

تلمیذ: چگونه جعل شارع به مکلف موجود تعلّق گرفته است درحالی‌که ما می‌بینیم که تمام مکلفین مورد خطابات شارع هستند؟

استاد: نه، خطابات دوتا است. ببینید یک‌وقت خطابات به نحو کلی است، یعنی مثلاً خدا می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید»، این همه مؤمنین را

^۱ شرح المنظومه، ج ۲، ص ۱۲۵.

شامل می‌شود چه افرادی که هستند و چه آنهایی که نیستند. یعنی حکم می‌رود روی قضیه خارجیّه محقّق‌الوجود و مقدّر‌الوجود. مثلاً می‌فرماید که ای مؤمنین نماز بخوانید، این یک حکم است.

حالا صحبت در این است که نماز را چگونه باید بخواند؟ این یک بحث دیگر است. اینکه نماز را چگونه بخواند تابع این است که باید چه مکلفی با چه شرایطی باشد تا بتواند نماز بخواند. اما در اینکه خطاب شارع در خطابات قرآنیّه روی وصف ایمان رفته است و وصف ایمان هم فرق نمی‌کند چه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم و چه در زمان بعد از ایشان و این حکم شارع اشاره‌ای به محقّق‌الوجود بودن افراد نداشته است و همه مؤمنین را شامل می‌شود، حرفی نیست.

«یا ایّها الذین آمنوا» شامل هر کسی که وصف ایمان را دارد می‌شود چه محقّق‌الوجود و چه مقدّر‌الوجود. و این «یا» و «ایُّ» دلیل نمی‌شود که خطاب اختصاص داشته باشد به همان افرادی که مخاطب هستند. اگر این‌طور باشد شما باید بگویید که خطاب افرادی را هم که در همان زمان در شهر

کناری هستند را هم شامل نمی‌شود.^۱

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

^۱ برای مطالعه بیشتر به تعلیقه کتاب رساله اجتهاد و تقلید (حضرت علامه آیة‌الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی قدّس سرّه)، ص ۷۹ مراجعه شود.